

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی کلام مرحوم عراقی (رحمه الله)

بیان شد که هیچ یک از اشکالات مطرح شده نسبت به مبنای مرحوم محقق عراقی (رحمه الله) وارد نیست. اما تنها این اشکال باقی است که ایشان دلیلی محکم برای مدعای خود اقامه نکرده و مسئله را به وجدان، تبادر و استقراء در سیره عقلا إحاله نمودند؛ در حالی که هیچ کدام در مانحن فیه قابل قبول نیست.

توضیح مطلب این که در مسئله محل بحث نمی توان به وجدان تمسک نمود به این جهت که اگر این معنا مطابق با وجدان بود نباید مورد اختلاف واقع می شد.

همچنین این که ایشان می فرمایند از حرف، اعراض نسبیه تبادر پیدا می کند نیز قابل قبول نیست؛ برای این که اگر ایشان این مسئله را مطرح نکرده بود در ذهن هیچ کسی چنین معنایی خطور نمی کرد.

اما این که عقلاء مفاهیم اسمیه را از اقسام جواهر و قسمی خاص از اعراض و مفاهیم حرفی را قسم دیگر اعراض قرار بدهند نیز مجرد ادعا است. در نتیجه کلام ایشان مجرد احتمال و مدعائی بدون دلیل است.

وجه دوم تباین بین حروف و اسامی (کلام مرحوم اصفهانی « رحمه الله »)

مبنای دیگر، نظریه مرحوم محقق اصفهانی (رحمه الله) است. ایشان در مقابل مرحوم آخوند (رحمه الله) و مرحوم صاحب فصول (رحمه الله) که فرمودند معنای اسمی و حرفی در یک مفهوم کلی که قدر جامع بین آنها است مشترک هستند، می فرماید: معنای حرفی و اسمی متباین بالذات هستند و بین این دو قدر جامع وجود ندارد.

بیان برهان بطلان کلام مرحوم آخوند (رحمه الله) این است که اگر معنای حرفی و اسمی در یک مفهوم کلی که قدر جامع مشترک بین آنها باشد و اختلاف آنها تنها در ظرف استعمال و لحاظ آلی یا استقلالی بودن باشد، به این معنا است که این مفهوم یا طبیعی کلی، قابلیت تعلق به هر دو لحاظ را دارد؛ یعنی هم در ذهن و هم در خارج به دو صورت محقق شود، در حالی که این معنا واضح البطلان است؛ برای این که حقیقت معانی حرفیه از موجودات لا فی نفسه است و لذا امکان ندارد به دو گونه تصور شود بلکه به یک نحو بیشتر موجود نمی شود.

سپس به تقسیمی که قبلاً نیز بیان نمودیم اشاره نموده و می فرماید: فلاسفه می گویند وجود به صورت کلی بر دو قسم است:

الف- فی نفسه: این قسم نیز بر دو نوع است:

الف- 1- لنفسه: این نوع نیز خود بر دو قسم است:

الف- 1-أ- بنفسه: وجودی که خودش موجود است و مقوم به وجود دیگر نیست و نیاز به علت نیز ندارد که یک مصداق بیشتر ندارد و آن ذات باری تعالی است.

الف- 1-ب- بغيره: وجودی که در مفهوم و وجود استقلال دارد و برای تحقق در خارج مقوم به غیر نیست اما نیاز به علت دارد مانند جواهر.

الف- 2- لغيره: وجودی که در مستقلاً قابل تصور است و ذاتش مقوم به دیگری نیست اما در وجود خارجی مقوم به دیگری است و معلول علتی نیز باید باشد ماند اعراض.

ب- لا فی نفسه: وجودی که در حقیقت و ذات مقوم به دیگری است و این قسم أضعف مراتب وجود است که از آن تعبیر به وجود رابط می‌شود.

برای درک بهتر می‌توان اینگونه گفت:

وجود؛ یا لا فی نفسه است یا فی نفسه،

وجود فی نفسه؛ یا لنفسه است یا لغيره،

وجود فی نفسه لنفسه؛ یا بنفسه است یا بغيره.

در فلسفه برای اثبات وجود رابط می‌گویند: مسلماً در عالم خارج جواهر یا اجسام و أعراض مانند بیاض وجود دارند؛ اما شک داریم آیا در خارج بیاض عارض بر جسم شده‌است یا خیر؟! اگر متعلق شک همان متعلق یقین باشد که مستلزم تناقض و تضاد می‌شود؛ برای این‌که یقین و شک دو صفت مختلف هستند و لازم است متعلق آن‌ها متعددان، متضادان و مختلفان باشد.

اما اگر متعلق مختلف باشد یعنی باید بگوئیم شک به چیزی تعلق پیدا کرده‌است که یقین به آن تعلق پیدا نکرده‌است که مراد وجود دیگر باید باشد؛ در نتیجه باید در عالم خارج غیر از جوهر و عرض وجود سومی داشته باشیم که از آن تعبیر به «وجود رابط» یا «لا فی نفسه» می‌شود. خصوصیت وجود رابط این است که در خارج ما بإزاء و ماهیت ندارد و أضعف مراتب وجود است.

به بیان دیگر امکان ندارد نسبت بین جوهر و عرض در عالم خارج وجود فی نفسه باشد برای این‌که ایجاد قضیه باید به نحوی باشد که از خارج نیز حکایت نماید لذا می‌گوئیم «ثبوت شیء لشیء» و اگر قرار باشد این نسبت وجودی نفسی داشته باشد، «ثبوت شیء لشیء» محقق نخواهد شد بلکه «ثبوت أشياء ثلاثه» می‌شود.

این مطلب در کلام مرحوم عراقی (رحمه‌الله) نیز وجود داشت و ایشان فرمود اگر وجود رابطی وجودی نفسی باشد، مجدداً نیازمند ربط است و این مسئله منجر به تسلسل خواهد شد؛ در نتیجه باید به وجودی برسیم که حقیقت آن ربط باشد و نیاز به رابطی دیگر نداشته باشد.

ایشان در ادامه می‌فرماید از این بیان روشن شد، این‌که برخی معنای حرفی را به أعراض تشبیه می‌کنند نیز صحیح نیست؛ برای این‌که أعراض وجود فی نفسه لغيره دارند.

سپس می‌فرماید نسبت بین موضوع و محمول در عالم خارج تنها در صورتی معقول است که «وجود رابط» یا «لا فی نفسه» در کار باشد؛ در نتیجه این‌که مرحوم آخوند (رحمه‌الله) فرمود معنای کلی ابتدائیت گاهی به لحاظ استقلالی اسم و گاهی به لحاظ آلی حرف باشد صحیح نیست و معنای حرفی هیچ جنبه‌ی اشتراکی با معنای اسمی ندارد. برای این‌که معنای حرفی «لا فی نفسه» و معنای اسمی «فی نفسه» است.

مرحوم اصفهانی (رحمه‌الله) در ادامه می‌فرماید: همان‌گونه که در عالم خارج بین جوهر و عرض وجودی به نام وجود رابط با خصوصیات که ذکر شد داریم، در عالم ذهن نیز برای ارتباط بین دو مفهوم وجود رابطی به نام معنای حرفی داریم.

در ادامه به اختلافی که بین فلاسفه وجود دارد اشاره نموده و می‌فرماید: وجود رابط هم در هلیات مرکبه - ثبوت شیء لشیء - و هم در هلیات بسیطه وجود دارد. اما اکثر فلاسفه می‌گویند وجود رابط تنها در هلیات مرکبه است.

همچنین این وجود، در نسب خاصی مقوم‌ی اعراض نسبیه هم وجود دارد؛ مانند این، متی و... اما این فرق وجود دارد که اعراض نسبیه خود آن نسبت نیست، بلکه عرض نسبیه همان هیئت است که در ذات آن نیز نسبیه وجود دارد؛ مثلاً اگر بگوئیم نسبت بین این شیء و این مکان عرض نسبیه است، صحیح نمی‌باشد؛ بلکه اعراض نسبیه به هیئت مجموعی این شیء در این مکان اطلاق می‌شود نه نسبت این شیء به این مکان.

مرحوم اصفهانی (رحمه‌الله) در انتهاء می‌فرماید: باری تعالی قوی‌ترین وجودات است. بعد از آن به ترتیب جواهر، اعراض غیر نسبی - چیزی که مقوم به یک موضوع است -، اعراض نسبیه که اضعف مراتب آن مقوله اضافه - اگر تعقل شیئی در خارج سبب تعقل شیء دیگری شود - است، وجود دارند.

اما وجود رابط از اضافه نیز ضعیف‌تر است و هیچ ماهیتی ندارد؛ در حالی که اعراض و اضافه مقوله هستند و ماهیت دارند. لذا به سبب «مای حقیقیة» از آن‌ها سوال شده و مثلاً می‌گویند الاضافة ماهی؟ الأین ماهی؟ المتی ماهی؟ الکم ما هو؟ کیف ما هو؟ اما وجودات رابط به قدری ضعیف هستند که حتی نمی‌توانیم بگوئیم حقیقت وجود رابطی که بین جوهر و عرض قرار دارد چیست؟ و ممکن نیست برای آن حدی ذکر نمائیم بلکه تنها می‌گوئیم وجودی دارد که قوامش به طرفین است.^[1]

و صلَّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] □ «و المفهومات الأدویة، و بیان المراد من عدم استقلالها في المفهومية، فنقول: الذي ينساق اليه النظر الدقيق بعد الفحص و التدقيق: أن المعنى الحرفي و الاسمي متباينان بالذات لا اشتراك لهما في طبيعي معنى واحد. و البرهان على ذلك هو: أن الاسم و الحرف لو كانا متحدي المعنى، و كان الفرق بمجرد اللحاظ الاستقلالي و الآلي، لكان طبيعي المعنى الوجداني قابلاً لأن يوجد في الخارج على نحوين كما يوجد في الذهن على طورين، مع أن المعنى الحرفي - كإنحاء النسب و الروابط - لا يوجد في الخارج إلا على نحو واحد، و هو الوجود لا في نفسه، و لا يعقل أن توجد النسبة في الخارج بوجود نفسي، فإن لقابل لهذا النحو من الوجود ما كان له ماهية تامة ملحوظة في العقل كالجواهر و الاعراض، غاية الأمر أن الجوهر يوجد في نفسه لنفسه، و العرض يوجد في نفسه لغيره...» نهاية الدراية في شرح الكفاية، ج 1، ص: 51 و 52.

«القول الرابع: ما اختاره بعض مشايخنا المحققين (قدس سرهم) من أن المعاني الحرفية و المفاهيم الأدوية عبارة عن النسب و الروابط الخارجية التي ليس لها استقلال بالذات، بل هي عين الربط لا ذات له الربط. وأفاد في وجه ذلك ما ملخصه: أن المعاني الحرفية تبين الاسمية ذاتاً بدون أن تشتركا في طبيعي معنى واحد، فإن الفرق بين الاسم و الحرف لو كان بمجرد اللحاظ الآلي و الاستقلالي، و كانا متحدين في المعنى، لكان قابلاً لأن يوجد في الخارج على نحوين، كما يوجد في الذهن كذلك، مع أن المعاني الحرفية كإنحاء النسب و الروابط لا توجد في الخارج إلا على نحو واحد، و هو الوجود لا في نفسه.» محاضرات في أصول الفقه (

